

تأثیر فرهنگی ترجمهٔ یونانی بر الهیات کتاب مقدس

دکتر حسین کلباسی اشتری*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۱/۸

چکیده

جست‌وجوی زمینه‌ها و عوامل دخیل در تکوین عهدین (کتاب مقدس) خود موضوعی است که هم از جنبه‌های تاریخی - فرهنگی و هم از جهت الهیاتی - کلامی، در فهم روح حاکم بر این اثر بسیار موثر است.

فرض بر آن است که دو سنت «عبرانی - یهودی» و «یونانی - یونانی مآبی»، سرچشمه‌های اصلی شکل‌گیری کتاب مقدس و البته خود مسیحیت بوده‌اند. اما تحلیل تاریخی و ریشه‌شناسانهٔ دو سنت مذکور، از یک سو عوامل و مؤلفه‌های کمتر شناخته شدهٔ دیگری را برای ما عرضه می‌دارد که احیاناً در لابه‌لای پژوهش‌های دین‌شناسانه مغفول واقع شده‌اند؛ و از سوی دیگر نشان دهندهٔ تلفیق فرهنگی و حتی روحی - معنوی دو سنت یاد شده با یکدیگر است که این، خود در تقدیر تاریخی دو سنت یهودی و مسیحی مؤثر واقع شده است. ملاحظهٔ نتایج حاصل از گسترش عوامل مذکور نیز به نوبهٔ خود، عرصهٔ جدیدی از پژوهش را در این زمینه می‌گشاید که از زمرهٔ فروعات آن، ظهور جریان تأویل (هرمنوتیک) کتاب مقدس است. ریشه‌یابی تحولات معرفت دینی در سنت مسیحی و پیوند آن با نخستین رویدادهای فرهنگی و دینی سده‌های نخست میلادی، هدف اصلی این نوشتار است.

واژگان کلیدی

ترجمهٔ ولگات، تأویل دینی، کتاب‌های قانونی و غیر اصیل، یهودیت یونانی مآب، فریق یهودی

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه

سخن گفتن درباره منابع مقوم متون دینی - و در اینجا کتاب مقدس - به مجالی گسترده‌تر از حدّ یک مقاله نیاز دارد و دشواری کار در آنجا ظاهر می‌شود که فهرست عناصر و مؤلفه‌های دخیل در تکوین پدیده‌ای به نام کتاب مقدس، از دو یا سه عنوان مشخص تجاوز کند. اما به هر صورت، احصای مهم‌ترین عوامل و همچنین ارائه تصویری کلی از چگونگی فرآیند شکل‌گیری عهدین و آموزه‌های کلامی - الهیاتی مندرج در کتاب مقدس، می‌تواند در فهم نوع ساختار ادبی و نیز روح حاکم بر مطالب و مضامین آن کمک شایانی کند. روشن است که مسیحیت، در آغازین مرحله و در مسیر تکوین تدریجی خود، - چه در سرزمین فلسطین و چه خارج از آن - با دو مشخصه اصلی دینی - فرهنگی یعنی «سنت یهودی - عبرانی» و «سنت یونانی - رومی» تلاقی داشته است. این دو، به منزله عناصر اصلی روحی و معنوی مسیحیت، از یک سو ساختار تعالیم رسمی و آموزه‌های کلامی مسیحیت؛ و از سوی دیگر جوهره مظاهر فرهنگی، اجتماعی، ادبی و هنری تمدن غرب را شکل بخشیده‌اند. بدین جهت، به هنگام مطالعه منابع مقوم کتاب مقدس، از توجه و تأمل درباره این دو مؤلفه و نحوه حضور و تأثیرگذاری آنها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. توسعه تاریخی کتاب مقدس نیز از رهگذر همین پژوهش امکان پذیر است؛ زیرا بسط هر پدیده‌ای در طول زمان، بسته به میزان ظرفیت‌ها و امکاناتی است که بالقوه در آن پدیده وجود دارند و طبعاً به طور تدریجی، با فراهم شدن زمینه‌های مناسب، فعلیت می‌یابند. در ضمن این نوشتار و متعاقباً، به برخی وجوه توسعه کتاب مقدس، به ویژه در نسبت با جریان هرمنوتیک در دوره معاصر نیز خواهیم پرداخت ولی در آغاز، توجه به چگونگی مناسبت تاریخی و فرهنگی دو عنصر مذکور، یعنی «سنت یهودی» و «سنت یونانی»، با زمینه‌های ظهور مسیحیت ضرورت دارد.

۱. می‌دانیم که عیسی مسیح و نخستین یاران و پیروان او در محیط یهودی و سنن اعتقادی، قومی و فرهنگی ویژه این دین ابراهیمی در سرزمین فلسطین ظاهر شدند، اما ذکر این مطلب صرفاً در حدّ توجه به یک پدیده جغرافیایی و مردم‌شناختی نیست، بلکه سخن از مؤلفه مهمی است که هم در جریان شکل‌گیری و نگارش عهد جدید؛ و هم در

سیر تاریخی مسیحیت، نقش خود را ایفا کرده است. مطابق گزارش‌های موجود، اساساً مخاطب اصلی پیام عیسی مسیح مردمان یهودی مناطقی از قلمرو فلسطین بودند که «یحیای تعمید دهنده»^۱ بشارت آمدن وی (John, 1/27)^۲ و نیز نزدیک شدن ملکوت خداوند را به آنان داده بود (Matthew, 3/2). بسیاری از فقرات اناجیل خطاب به گروه‌هایی از یهودیان- به ویژه فریسیان^۳ و صدوقیان^۴- است که ترکیب اصلی جمعیت ساکن در مناطق تبلیغی عیسی مسیح و شاگردان و رسولان او را تشکیل می‌دهند. سنن و اعتقادات دو گروه اخیر همواره به عنوان خاستگاه اصلی مباحث کلامی، حقوقی و اجتماعی عیسی و رسولانش با طرف‌های مقابل بوده‌اند، به گونه‌ای که بخش قابل توجهی از مطالب اناجیل به گفت‌وگوهای میان عیسی مسیح و طرف‌های یهودی او- اعم از مردمان عادی و یا عالمان و کاهنان- اختصاص یافته است.

وسعت پراکندگی و نفوذ اعتقادات و فرهنگ قوم یهود به هنگام ظهور مسیح و همچنین در هنگام فعالیت‌های تبلیغی عیسی مسیح و رسولانش به گونه‌ای بوده است که بنا بر فرض، سبک نگارش و محتوای برخی از رساله‌ها و مکتوبات عهد جدید با اقتباس از الگوی نوشته‌های مقدس یهودیان- اعم از قانونی^۵ و غیر اصیل (ثانوی)^۶- و متأثر از مضامین آنها بوده است. در این زمینه، کشف نوشته‌هایی موسوم به «اسناد بحرالمت»^۷ در فاصله سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۶ در منطقه‌ای به نام «قمران»^۸ واقع در کشور اردن، تأییدی بر این فرضیه بود که نه تنها سبک ادبی، بلکه محورهای اصلی، اعتقادی و حقوقی عهد جدید برگرفته از مقتضیات صوری و محتوایی مکتوبات مقدس یهودیان است. این نوشته‌ها که عمدتاً به زبان‌های آرامی و عبرانی است، محتوایی منجی‌گرایانه و موعودگرایانه دارد و گفته شده که متعلق به فرقه‌ای از یهودیان به نام «اسنی‌ها»^۹ بوده است. این گروه که از حدود قرن دوم پیش از میلاد ظهور کردند، به زهد و پارسایی و دوری از ظواهر و امور دنیوی شهرت داشته، همانند فریسیان، در انتظار ظهور نجات‌بخش بنی‌اسرائیل به سر می‌بردند. از آموزه‌های این فرقه، نوعی تفسیر و تأویل باطنی کتاب مقدس و اشاعه تعالیم رمزی و عرفانی و حتی نوعی باطنی‌گرایی را برشمرده‌اند.

با این اوصاف، به جرأت می‌توان گفت در نخستین دهه‌های ظهور مسیحیت، تماس بین مسیحیت و «اسنی‌ها» امکان داشته است (Kreeft, 2002, p.151). در واقع، ما می‌دانیم که جامعه صدوقیان تا سال ۶۸ میلادی در «قمران» به حیات خود ادامه داده و این نکته، از نوشته‌های منقوش بر روی سکه‌های آن دوران قابل تأیید است. بنابراین، دوره بین سال‌های ۳۵ تا ۷۰ میلادی را می‌توان اولین سال‌های رشد و شکل‌گیری مسیحیت تحت تأثیر گروه‌های مختلف یهودی به شمار آورد.

در باب تاریخ اسنی‌ها، یک شاهد و مورخ مطلع و نسبتاً قابل اعتماد وجود دارد که ظاهراً خود با محافل «اسنی‌ها» رفت و آمد داشته است. این شاهد، مورخ معروف «یوسفوس»^{۱۰} یهودی است که نوشته‌های او، اطلاعات وسیعی را از نخستین سال‌های تکوین مسیحیت در اختیار ما می‌گذارد. همچنین فیلون اسکندرانی^{۱۱} نیز از عقاید و پراکندگی جامعه اسنی‌ها اطلاعات مفیدی را عرضه داشته که در مجموع، گفته‌های او مؤید گفته‌های یوسفوس و مدارک مشابه در این زمینه است.

در باب گرویدن گروهی از یهودیان - اعم از صدوقیان یا اسنیان - و نیز یونانی‌مآب‌ها به آیین عیسی مسیح، تحقیقات وسیعی صورت پذیرفته و در این خصوص، در کتاب *اعمال رسولان* می‌خوانیم که چگونه استیفان^{۱۲} توانست با قوت کلام خود، گروهی از جماعت‌های مذکور را به ایمان هدایت کند (Acts, 7/1-53). همچنین دربارهٔ زمینه‌های اعتقادی پولس حواری^{۱۳} و آشنایی وی با عقاید اسنی‌ها، نوشته‌های متعددی وجود دارد. توضیح این که تردیدی نیست که تربیت اولیه و آموزش‌های دینی پولس در محیط یهودی و مطابق با اسلوب ویژه صدوقیان بوده است و هر چند جوهرهٔ ایمان او مسیحی است، ولی به عقیدهٔ برخی محققان، سبک و نحوهٔ نگارش نوشته‌های او در عهد جدید، شباهت زیادی با اسناد بحرال‌میت دارد و این، از آشنایی وسیع او با عقاید جامعهٔ اسنی‌ها در شام و فلسطین حکایت می‌کند (Grossouw, 1952, pp.1-8). علاوه بر این، در مورد برخی رساله‌های عهد جدید مانند *انجیل یوحنا* که محققان مصادر دیگری را در مورد آن تبیین می‌کردند، اکنون به شباهت فراوان این نوشته‌ها با اسناد بحرال‌میت توجه بیشتری صورت گرفته است (Grossouw, 1952, p.55).

می‌دانیم که محور اصلی مطالب/انجیل یوحنا، موضوع کلی و اساسی جدال نور و ظلمت است. در اوایل این انجیل چنین می‌خوانیم:

«در او حیات بود و حیات نور انسان بود، و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت» (John, 1/4-5).

همین مضمون جدال نور و ظلمت در «اسناد قمران» نیز یافت شده است و حتی در تصویرهایی که ارائه شده، تشابهات فراوانی در این زمینه به چشم می‌خورد. اما نه تنها در کلیات، بلکه در جزئیات نیز شباهت‌ها قابل توجه است؛ چنان که در تعدادی از تعبیر و تمثیلات، به وضوح همانندی‌ها دیده می‌شود. پیش از این، محققان منابعی مانند آیین گنوسی، سنت یونانی و آیین‌های رمزی را به عنوان منشاء الهام این انجیل برمی‌شمردند، در حالی که با تحقیقات اخیر روشن گردید که محیط فکری یوحنا یک محیط یهودی بوده و از این رو، فرضیات کسانی مانند بولتمان^{۱۴} که عناصر گنوسی را در این زمینه مؤثر می‌دانست، مردود اعلام شد (Danielou, 1958, p.79). در همین راستا و از جهتی دیگر، بررسی نقش و تأثیر ادبیات و آموزه‌های کتاب‌های غیر اصیل در شکل‌گیری هویت روحی، معنوی و تاریخ کلیسای کاتولیک، ما را با افق‌های جدیدی از این تأثیر و تأثر آشنا می‌سازد که خود نیازمند بحثی مستقل است ولی برای نمونه، اشاره کنیم که ویژگی‌های قهرمانان و اساطیر مطرح شده در نوشته‌های مذکور، در بسیاری از داستان‌ها و رمان‌های دوره جدید و معاصر بازآفرینی شده و همچنین حضور همان اساطیر و نمادها در فیلم‌ها و نمایش‌های دهه‌های اخیر کاملاً قابل تشخیص است.

بدین ترتیب، قراین گوناگون تاریخی مؤید آن است که پیکره آموزه‌های عام مسیح و از زمره آن الهیات مسیحی، در فرآیند شکل‌گیری خود از عناصر و مؤلفه‌های سنت عبرانی - یهودی متأثر شده و به طرق گوناگون، این عناصر را در هیئت تألیفی خود مندرج ساخته است. در همین زمینه، نکته‌ای که ذکر آن ضرورت دارد این است که هر چند پیام‌ها و سخنان عیسی مسیح با مقاومت اکثریت گروه‌های یهودی مخاطب او مواجه شد، ولی به وضوح می‌توان دریافت که اولین جامعه مسیحیان، در قلب یک جامعه یهودی نزدیک به منطقه قمران شکل گرفته و شماری از عقاید و شیوه‌های بیان این عقاید را از آن اخذ کرده است. آنچه مسیحیت از جامعه قمرانی به ارث برده است

تنها در جزئیات تشکیلات کلیسا نیست، بلکه شامل مسائل عمده‌ای از قبیل زندگی، شخصیت و خصلت‌های عیسی مسیح و مرگ و رستاخیز او نیز می‌باشد (Danielou, 1958, p.52) و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، محور این تأثیر و تأثر در موضوع «مشیاح»^{۱۵} یا همان «منجی» بنی اسرائیل متمرکز گردیده است. به طور طبیعی، تأثیر سنت یهودی بر مسیحیان و مسیحیت اولیه، به برخی عناصر اجتماعی مانند زبان، آداب و یا عقاید محدود نمی‌شد و وسعتی همانند قلمرو یک فرهنگ را در بر می‌گرفت. از این رو، ترسیم خطوط اصلی آنچه به «برآمدن مسیحیت از دامن یهودیت» شهرت دارد، کار چندان سراسر است و روشنی نیست و ما در اینجا، تنها درصدد اشاره کلی به چند مؤلفه مهم در این فرآیند تاریخی بودیم.

۲. نقش و سهمی که سنت یونانی - و نیز سنت یونانی مآبی - در شکل‌دهی فرهنگ و تمدن غربی داشته و دارد بر کسی پوشیده نیست و در این باب، آن چنان آثار پژوهشی متنوعی در حوزه‌های اخلاق، سیاست، فرهنگ و هنر پدید آمده که در طول چند قرن - به ویژه از دوره رنسانس به این طرف - نوعی اندیشه یونان‌مدارانه^{۱۶} بر غالب این پژوهش‌ها سایه افکنده است. در این که نقش تولیدی و بنیادین سنت یونانی در کلیت تاریخ غربی، چگونه و تا چه اندازه است و خطوط اصلی این تأثیر و تأثر چه می‌باشد، تحقیقات دامنه‌داری صورت گرفته و می‌گیرد و ما در اینجا تنها به برخی از اصلی‌ترین مختصات اثرگذار فرهنگ یونانی در مسیحیت - و قبل از آن در یهودیت - اشاره می‌کنیم و پیشاپیش تأکید می‌کنیم که در این نوشتار، مجال بیش از حدود اشارات کلی وجود ندارد.

دین تردیدناپذیر سنت یونانی بر گردن مقاطع مختلف تاریخ غرب، از حیث علوم، روش‌ها، دیدگاه‌ها، الگوها و حتی هنجارها، می‌تواند موضوع پژوهشی مستقل با روش‌شناسی خاص خود باشد. همین موضوع در قلمرو مسیحیت به مثابه روح و هویت دینی مغرب‌زمین نیز به گونه‌ای خاص جلوه می‌کند؛ به گونه‌ای که مشخصاً بروز خارجی این تأثیرگذاری را در اسلوب خاص نگارش اناجیل و سایر مکتوبات عهد جدید به زبان یونانی باید دید، و این در حالی بوده است که عیسی مسیح، پیروان و شاگردان او به زبان آرامی تکلم می‌کردند. نظیر این پدیده را در تاریخ یهودیت - و البته

به شکلی متفاوت- در قالب تلاقی سنت قومی یهودیان با روند رو به گسترش یونانی مآبی در طول سه قرن پیش از میلاد می‌توان ملاحظه کرد؛ پدیده‌ای که هم در تحول و دگرگونی فرهنگ و اعتقادات قوم یهود اثرگذار بوده و هم به نوبه خود، در فرآیند شکل‌گیری کتاب مقدس و به موازات آن، خود مسیحیت نقش‌آفرینی کرده است. به نظر می‌رسد به لحاظ اهمیت موضوع، ضرورت دارد اندکی به پیشینه تاریخی این پدیده نظر بیندازیم تا شاید بتواند در فهم عوامل برجسته در تکوین کتاب مقدس ما را یاری رساند و در کنار آن، اهمیت عامل «زبان» را به مثابه نماینده فرهنگ و روح قومی یادآوری نماید.

شاید نتوان تاریخ دقیق نخستین تلاقی فرهنگ عبرانی را با فرهنگ یونانی و همچنین کیفیت و میزان این تلاقی را تعیین کرد، ولی بی‌تردید دو موضوع را، یعنی ترجمه یونانی تورات و فعالیت‌های مؤثر کسانی چون فیلون اسکندرانی، بایستی دو حادثه بزرگ در تاریخ یهودیت و روح دینی و فرهنگی آن به شمار آوریم (Hengel, 1974, p.74). از جهت نخست، ترجمه تورات صرفاً برگردان لفظی و عبارتی کتاب مقدس از زبان مبدأ به زبان مقصد نبود بلکه در این برگردان، بسیاری از آموزه‌ها و معتقدات و به دنبال آن، روح حاکم بر آموزه‌های عهد عتیق دست‌خوش دگرگونی و تحول گردید و طبیعی بود که از آن پس، راه تأویل و تفسیرهای مجدد باز گردد؛ زیرا روح آموزه‌های تورات با روح معتقدات یونانی سازگاری نداشت و چنانچه نزدیک ساختن این دو با یکدیگر قصد می‌گردید، لاجرم بایستی به تأویل و تفسیر مجازی و تمثیلی روی آورده می‌شد. اتفاقاً از نشانه‌های اصلی این دگرگونی بزرگ آن است که درست پس از همین ترجمه یونانی، مجموعه نوشته‌های دیگری، یعنی کتاب‌های غیر اصیل،^{۱۷} در عرصه ادبیات دینی یهود ظاهر می‌شوند که با توجه و تعمق در کتاب‌های اخیر، می‌توان به روح معانی و حتی ساختار ادبی این نوشته‌ها- که عمدتاً از ادبیات کلاسیک یونانی متأثر گردیده است- آگاه شد.

اگر می‌گوییم ترجمه تورات (شریعت) به زبان یونانی، نقطه عطفی در تاریخ کتاب مقدس بلکه در تاریخ یهودیت به شمار می‌رود، بدین معناست که فرهنگ سنتی عبرانی تحت نفوذ فرهنگ مسلط یونانی، بسیاری از عناصر بومی و اولیه خود را به ناچار با

فرهنگ بیگانه تطبیق داده و تلاش می‌کرد تا آنجا که ممکن است خود را با آن فرهنگ هماهنگ سازد. بی‌تردید، ترجمه هر اثر به زبان مقصد، خواه ناخواه عناصری از روح جاری در زبان مقصد را به ساختار و محتوای متن در زبان مبدأ منتقل می‌سازد. اعتبار این ترجمه چنان بود که فیلون اسکندرانی عقیده داشت که مترجمان این اثر، متأثر از الهام الهی بوده و به همین جهت، ترجمه اخیر را در مقام سفیر یهودیان در دربار امپراتور روم قرائت کرد (Hengel, 1974, p.129).

اما در این میان باید از ترجمه مهم دیگری از کتاب مقدس موسوم به ترجمه «ولگات»^{۱۸} نیز نام ببریم. در قرن چهارم میلادی، جروم قدیس^{۱۹} (ملقب به هیرونوموس^{۲۰}) ابتدا عهد جدید و سپس کل عهد عتیق را از زبان یونانی به لاتینی ترجمه کرد. واژه «ولگات»، که در لفظ به معنای «عمومی» و اصطلاحاً به معنای «قابل فهم عموم» است، اختصاصاً به ترجمه لاتینی قدیس جروم اطلاق می‌شود و هر چند این ترجمه در طی قرون مختلف مسیحیت با واکنش‌های مختلفی از سوی محافل کلیسایی مواجه شد، ولی سرانجام در سال ۱۵۹۲ نسخه تجدید نظر شده آن در دنیای مسیحیت منتشر و تدریجاً مقبولیت و اعتبار تام پیدا کرد؛ به گونه‌ای که پس از «شورای ترنت»، متن لاتینی ولگات به عنوان تنها روایت صحیح و قابل قبول برای استفاده‌های رسمی اعلام گردید. از سال ۱۹۴۳، تمامی کلیساهای وابسته به رُم ملزم به بهره‌گیری از ترجمه مذکور در امور مذهبی خود شدند و از این رو، نسخه‌برداری از کتاب مقدس، و به ویژه نسخه اخیر، به امری فراگیر بدل گردید. کار استنساخ کتاب مقدس در طول قرون وسطی، امری مقدس و عبادی به شمار می‌آمد و در این دوره، نسخه‌نویس‌ها را اصطلاحاً «مازورت» می‌خواندند (Latourette, 1953, p.101). گفتنی است ترتیب کتاب‌ها و نوشته‌ها در کتاب مقدس، در جریان ترجمه‌ها اندکی تغییر پیدا کرد؛ به گونه‌ای که مثلاً آخرین رساله در ترتیب کتاب مقدس عبرانی، رساله دوم تواریخ ایام است، در حالی که در ترجمه انگلیسی کتاب مقدس، آخرین رساله، رساله ملاکی نبی می‌باشد (Latourette, 1953, p.89).

با این وصف، مسیر طی شده در مورد کتاب مقدس، به ویژه در مورد عهد عتیق که از زبان عبری کهن آغاز و به ترجمه‌های متأخر زبان‌های اروپایی ختم می‌شود، مسیری

پرفراز و نشیب را طی کرده و طبعاً برخوردار از تأثیر و تأثرات گوناگون بوده است. اما در این میانه، ترجمه یونانی عهد عتیق بیش از سایر ترجمه‌ها منشأ تحوّل و تغییرات بعدی قرار گرفته و می‌تواند آینه تمام‌نمایی از دگرگونی و تغییر معنایی و محتوایی در این اثر مهم تلقی گردد. این تغییر و تحوّل را می‌توان گونه‌ای از «غربی شدن» پدیده‌ای شرقی و در اینجا «غربی شدن یهودیت» نامید؛ چرا که در جریان این ترجمه، گویی روح و باطن جدیدی به کالبد آموزه‌های دینی بنی‌اسرائیل دمیده شد (Hengel, 1974, p.191).

اگر چه ترجمه یونانی متنی مانند کتاب مقدس فی‌نفسه امتیازی در جهت بسط باورهای بنی‌اسرائیل و یهودیت به شمار می‌آید ولی در عین حال، پذیرش اعتبار متن ترجمه شده جدید با مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی از جانب برخی فرقه‌ها، مانند صدوقیان، مواجه گردید؛ چرا که در ترجمه یونانی، نه تنها عبارات، جملات و مطالبی جدید و بدیع یافت می‌شد بلکه در ترجمه اخیر، حتی رسالات و نوشته‌هایی افزوده شده بود که در متن عبری از آنها خبری نبود. بدین جهت، مناقشه بر سر کتاب مقدس اصلی از غیراصلی بالا گرفت تا این که در شورای «یاونه» (بینه) (۹۰-۱۰۰م)، فهرست نوشته‌های رسمی مورد پذیرش علمای یهود اعلام شد و در نتیجه، مرز میان کتاب‌های قانونی^{۲۱} و کتاب‌های قانونی ثانی^{۲۲} (یا غیر اصیل، مجعول) مشخص شد (Bowden, 2003, p.202). از نظرگاه یهودیت رسمی، نوشته‌های گروه اخیر نه به عنوان نوشته‌های مقدس، بلکه به عنوان نوشته‌های فرعی و در حکم مکمل کتاب مقدس تلقی گردید. ولی بعدها، این مجموعه در میان مسیحیان کاتولیک و ارتودوکس، در زمره نوشته‌های مقدس به شمار آمدند. شورای کلیسای کاتولیک که در سال ۱۵۴۶ در شهر «ترنت»^{۲۳} فرانسه تشکیل شد، مجموعه مذکور را به عنوان بخشی از کتاب مقدس مورد تأیید قرار داد.

ادامه ترجمه سایر بخش‌های کتاب مقدس به زبان‌های یونانی و لاتینی، تحولات دیگری را نیز در تاریخ یهودیت پدید آورد که از زمره رویدادهای مهم در این زمینه، تمایز میان دو نسخه «عبری» و «یونانی» از کتاب مقدس بود. از ویژگی‌های این دو نسخه آن است که در نسخه یونانی، علاوه بر ۲۴ کتاب و رساله موجود در نسخه عبری، تمامی کتاب‌های قانونی غیر اصیل نیز در فهرست آن دیده می‌شود.

باری، مطالعه تحولات تاریخی مربوط به تلفیق و امتزاج فرهنگ‌های عبری و یونانی نشان می‌دهد که بسیاری از شئون فرهنگ و سنت یونانی در اعماق باورها و سنت عبرانی رخنه کرده تا آنجا که حتی برخی آموزه‌های عهد عتیق را نیز متأثر ساخته است. گفته شده است بخش مکتوبات یا کتاب‌های حکمت در عهد عتیق، به تقلید از رسایل رمزی برخی همسایگان بنی‌اسرائیل، به ویژه یونانیان و رومیان، به نگارش درآمده و بر این موضوع، بسیاری از محققان اتفاق نظر دارند (Hengel, 1974, p.99). اما برای دریافت روشن‌تر تلاقی دو سنت مذکور، زمینه‌های تاریخی خاصی دخیل بوده است که ذکر نمونه‌هایی چند در این زمینه، خالی از فایده نیست.

در منابع تاریخی آمده است که پس از محاصره و حمله دولت آشور به سرزمین کهن فلسطین - و البته در جریان تعارضات داخلی میان مردمان مملکت اسرائیل - این سرزمین به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد؛ در شمال، کشور دولت «افرائیم» و در جنوب، کشور یا سرزمین «یهودا» و بعداً با نام «اسرائیل». دو منطقه اخیر بارها تحت تصرف قدرت‌های سیاسی و نظامی آن روزگار، یعنی ایرانی‌ها، بابلی‌ها، آشوری‌ها، مصری‌ها و بالاخره رومیان، قرار گرفت و البته نهایتاً به واسطه معبر تسلط رومی‌ها بود که فرهنگ یونانی و یونانی‌مآبی به عرصه فرهنگ بومی قوم یهود داخل شده و آن را متأثر ساخت.

با افول سلسله هخامنشی در ایران، اسکندر مقدونی در سال ۳۳۲ ق.م فلسطین و بخش‌هایی از شمال آفریقا را به تصرف خود درآورد. پس از مرگ اسکندر، فلسطین در سال ۳۰۱ ق.م، ابتدا تحت حاکمیت خاندان مقدونی بطلمیوس و پس از آن، خاندان سلوکوس قرار گرفت. حاکمان مقدونی فلسطین، ساکنان یهودی آن را به همین نام^{۲۴} و سرزمین آنها را «یهودیه»^{۲۵} می‌خواندند، ولی تدریجاً زبان و فرهنگ یونانی به طور وسیع و گسترده‌ای در فرهنگ سنتی بسته و قوم‌مدارانه یهودیان رسوخ کرد. با مبارزات پی‌گیر یهودای مکابی^{۲۶} علیه سلوکیان، بیت‌المقدس در سال ۱۶۳ ق.م از تصرف آنها درآمد و تدریجاً زمینه ظهور دولت یهودی حشمونی^{۲۷} فراهم گردید. از چهره‌های معروف این دولت، هیرکانوس^{۲۸} است که سعی در یهودی کردن مناطق اطراف یهودیه داشت و ضمناً از حمایت ویژه دولت مقدونی مصر و امپراتوری روم نیز برخوردار بود.

پس از هیرکانوس و فرزندانش، نوبت به آنتی پاتر^{۲۹} رسید که به سبب خدمات ویژه او نسبت به دستگاه امپراتوری روم، قیصر معروف، جولوس سزار^{۳۰} بندر «حیفا» را که تحت اشغال او بود، به آنتی پاتر بخشید (Encyclopedia Judaica, 1988, vol.8, p.635). فرزندان آنتی پاتر نیز همین طریق همکاری و هماهنگی با امپراتوری روم را دنبال کردند و حتی پس از قتل سزار به دست مخالفانش، با سران اخیر نیز همراهی کامل داشتند. علی رغم اعتراضات مردم - و بعضاً بزرگان - سرزمین فلسطین به روند یونانی زدگی و گسترش فرهنگ غیرتوحیدی و مشرکانه رومی ها در آن دیار، حاکمان یهودی آنجا با حمایت همه جانبه امپراتوری، به استحاله فرهنگی یهودیان ادامه داده و مقاومت کسانی چون متاتیاس^{۳۱} را نیز که مدت کوتاهی بر مسند حکومت تکیه زد، در هم شکستند.

در چنین فضای دینی و فرهنگی که متشکل از عقاید و پیروان دین یهود از یک سو و عناصر و شیوه های زندگانی به سبک یونانی ها و رومی ها از سوی دیگر است، گروه های تحصیل کرده یهودی - و بعدها مسیحی - به تأسیس نظام الهیاتی و کلامی اقدام کردند که لاجرم با بسیاری از عناصر مشرکانه «پایدایی» یونانی تلفیق گردیده بود و در این ترکیب و امتزاج، ابتدا یهودیان پرورش یافته در فرهنگ یونانی مآب و سپس مسیحیان مناطق فلسطین و سوریه و آسیای صغیر پیش قدم شدند.

توضیح این که همان گونه که گفتیم، اجتماعات یهودی قرون چهارم و سوم پیش از میلاد، در پی لشکرکشی های اسکندر مقدونی، تابع یونانیان شدند. هم مهاجران و هم بومیان مغلوب در شهرهای یونانی مآب جدید که در سرتاسر آسیای صغیر، مصر و خاور نزدیک پراکنده بودند، زبان های بومی و محلی را ترک گفته و زبان یونانی را اختیار کردند. یهودیان مهاجر، نوشته های مقدس خویش را نزد خود نگاه داشتند و آنگاه که قوم ایشان تحت تأثیر فرهنگ غالب تغییر زبان داد، به تبع آن، متون مقدس آنان نیز از طریق ترجمه، تغییر زبان یافتند. تا سال دویست پیش از میلاد در اسکندریه، مجموعه عظیمی از نوشته های مقدس یهودی، که در اصل به زبان عبری یا بعضاً به زبان آرامی بود، تدریجاً به زبان رسمی یونانی درآمده بود؛ به گونه ای که تا اوایل قرن نخست پیش از میلاد، نوشته های اصلی آنان، یعنی تورات، نوشته های انبیاء و مکتوبات، همگی در قالب «ترجمه هفتادی یونانی» (یا سبعینیه) گنجانده شده بودند.

روشن است که در فرآیند ترجمه، صرف‌نظر از تلاشی که خود مترجمان برای دقت در برگردان مطالب به خرج می‌دهند، ناگزیر روح حاکم بر زبان مقصد نیز تأثیری بر معنا می‌گذارد. برای نمونه، خدای قوم اسرائیل (یهوه) که اینک به زبان یونانی برگردانده شده و در دسترس قرار گرفته بود، صورت‌های جدیدی به خود گرفت. برای نمونه، نام خداوند آشکار شده بر موسی در طور سینا به «آن» یونانی یعنی «وجود» تبدیل شد (کتاب خروج ۱۴:۳)؛ و نیز هنگامی که این خدا آسمان‌ها را برافراشت، این کار را «تولوگو» یعنی «از طریق لوگوس» یا «کلمه» به انجام رسانید (مزامیر ۶: ۳۶-۳۲). بدین‌سان لازم نبود که از متون مقدس برداشتی فلسفی صورت پذیرد؛ این مفاهیم پیشاپیش به مدد زبان جدید متن در آن ظهور کرده بودند.

متن یونانی کتاب مقدس، به نوبه خود امکانات تفسیری جدیدی را بر یهودیان یونانی مآب تحصیل کرده عرضه کرد. توضیح آن که بسیاری از یهودیان در دوره تسلط رومی‌ها، برنامه تحصیلی ویژه رومی‌ها^{۳۲} را در مدارس و مراکز علمی می‌گذراندند و نظیر رقبای مشرکشان، علومی مانند نحو، خطابه، اشعار و قصص مربوط به خدایان دوره کلاسیک را می‌آموختند. این دسته از یهودیان باسواد باید نظیر رقبای مشرکشان تلاش می‌کردند تا به ادبیات دینی باستانی مربوط به خود، معنای جدید نظام‌مندی ببخشند. قصص موجود در کتاب مقدس نیز نظیر داستان‌های هومری، الوهیت را به گونه‌ای تصویر می‌نمودند که با مبانی فلسفی عمیقاً تعارض داشت. از این رو، بسیاری از یهودیان، باز هم نظیر رقبای مشرکشان، به خصوص بر روش‌ها و متون تفسیری تمثیلی و کنایی تکیه می‌کردند. این نحوه تفسیر و تأویل آنان را قادر می‌ساخت تا از قصصی که میراث قومی و دینی ایشان را شکل می‌داد، معنایی فلسفی اخذ کنند. این دقیقاً همان کاری بود که متکلم معروف یهودی، فیلون، در نخستین سده میلادی به انجام رساند؛ به گونه‌ای که حتی تفسیرهای وی بر عهد عتیق نه به زبان قومی او، یعنی عبری، بلکه به زبان یونانی نگاشته شد. همین شیوه کار او، مشخصاً الگوی تفسیری نخستین آباء کلیسا، به ویژه کلمنس و اوریگنس اسکندرانی، قرار گرفت و به تبع ایشان، سایر متکلمان و متألهان مسیحی از این شیوه بهره گرفتند.

با این گزارش بسیار فشرده و کلی درباره رویدادهای فرهنگی و اجتماعی قرون قبل از میلاد مسیح در درون جمعیت یهودی سرزمین فلسطین، می‌توان حدس زد که سرعت یونانی شدن آن جامعه سنتی به قدری پرشتاب بود که حتی عمیق‌ترین لایه‌های روحی و اعتقادی آنان را نیز تحت تأثیر قرار داد؛ به طوری که فی‌المثل، فیلون اسکندرانی نه تنها تمامی نوشته‌های خود را به زبان یونانی می‌نوشت و از ترجمه یونانی تورات بهره می‌گرفت، بلکه در آثار خویش، از شیوه‌های تفسیری استعاری (= تمثیلی، مجازی)^{۳۳} و هرمنوتیک رایج در سنت یونانی نیز بسیار تأثیر پذیرفته است. اکنون با در نظر گرفتن چنین شرایط فکری- فرهنگی قرن نخست قبل از میلاد، پاسخ بدین پرسش که چرا در محیط یونانی‌مآب قرن نخست پس از میلاد، اناجیل و سایر مکتوبات عهد جدید به زبان یونانی نگاشته شد، چندان دشوار نخواهد بود؛ البته با لحاظ این تفاوت مهم که عهد عتیق به زبان یونانی «ترجمه» گردید، ولی عهد جدید از ابتدا و در اصل به دست رسولان عیسی مسیح، به زبان یونانی «نوشته» شد (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۱، ص ۲۵۶).

۳. در این نوشتار، مجال ورود به جزئیات تعامل دو سنت یونانی و مسیحی در نخستین دهه‌های ظهور مسیحیت وجود ندارد، ولی همین قدر اشاره کنیم محققانی که به غیر از تأثیر زبانی و ساختار ادبی هلنیسم بر مسیحیت، به تأثیرات روحی، اعتقادی و اسطوره‌ای فرهنگ یونانی و یونانی‌مآبی نیز تأکید دارند، اندک نیستند و آثاری که در این زمینه نگاشته شده، اکنون حجم قابل توجهی از تحقیقات مربوط به حوزه مسیحیت اولیه را تشکیل می‌دهند. ممکن است کسانی با دیدگاه محققانی چون ورنر یگر^{۳۴} مبنی بر این که سنت یونانی در بقا و استمرار و به ویژه توسعه مسیحیت بسیار موثر بوده و بر عکس، مسیحیت نیز در انتقال و حفظ سنت یونانی ایفای نقش کرده است موافق نباشند، ولی نمی‌توان از این واقعیت مهم صرف‌نظر کرد که توسعه مسیحیت در قلمرو امپراتوری و خارج از آن، تا حدود زیادی مرهون عنصر جهانی^{۳۵} موجود در دیدگاه یونانی‌مآبی و آرمان‌های اجتماعی آن بوده است؛ زیرا محتوای اناجیل و نوشته‌های رسولان نشان می‌دهند که آرمان جهانی مسیحیت، مفهومی متأخر از زمان آموزه‌های اصلی عیسی مسیح و دهه‌های اولیه مسیحیت می‌باشد. از جمله مهم‌ترین قراین این

تأثیر و تأثر، واکنش گروهی از آباء نخستین کلیسا بود در برابر روند رو به رشد اقبال به فلسفه یونانی؛ و تلاش در جهت این که ایمان مسیحی، به نوعی بتواند با عقلانیت رایج در سنت یونانی نزدیک شود. تحقیقات کسانی چون اتین ژیلسون^{۳۶} در خصوص بازنمایی مواجهه ایمان مسیحی و فلسفه یونانی - و به تعبیر او، «تقابل عقل و وحی» - در نخستین سده‌های میلادی بسیار حائز اهمیت است (ژیلسون، ۱۳۷۱، صص ۱-۲۷).

صرف نظر از نتایج حاصل از تقابل یاد شده و اقسام مکتب‌ها و گرایش‌هایی که تدریجاً در طی قرون متمادی در دامن مسیحیت پدیدار شدند، یادآوری و تأمل درباره خطوط اصلی و مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار سنت یونانی و یونانی‌مآبی در جریان تکوین مسیحیت، فی‌نفسه دارای اهمیت خاصی است و بدین منظور، مطالعه مختصات روحی، معنوی و به ویژه فرهنگی یونانیان در دوره شکوفایی تمدن آنها بسیار ضرورت دارد. به علاوه در کنار همه این‌ها، استخراج ویژگی‌های «ایده انسانی» در چنین فرهنگی، به فهم روشن‌تر مقوله انسان‌شناسی از منظر مسیحیت مدد می‌رساند.

ابداعات، خلاقیت‌ها و تولیدات یونانیان در عرصه علوم و فنون، به ویژه در زمینه هنر، معماری و فلسفه، و به نحو خاص در ترتیب و تبویب دانش‌ها، بسیار قابل توجه و تأثیرگذار بوده است، اما آنچه مقدم بر تنوع و وسعت دانش آنها باید مورد تأکید قرار گیرد، نحوه نگرش یونانیان به «انسان» و موقعیت او در ساختار کلی عالم است. واژه‌های «فوسیکا»^{۳۷} و «کاسموس»^{۳۸} که امروزه به ترتیب به معانی «طبیعت» و «کیهان» به کار می‌روند، در نگاه یونانی، به کلیت جاندار و منظمی اطلاق می‌شد که دارای قوانین ازلی، غیرقابل تغییر و کاملاً پایدار است و یکایک اشیاء و موجودات به منزله اجزای آن کل، مقام و جایگاه و نقش ویژه خود را دارند (Nadaf, 2002, p.188). در این دیدگاه، هر چیز در جایی قرار گرفته که «باید» قرار داشته باشد و این، البته مترادف مفهوم «جبر و تقدیر» در حوزه کلام و الهیات نیست؛ زیرا کلیت و تمامیت و نظم محتومی که در این دیدگاه وجود دارد نافی نقش و تأثیر افراد و جزئیات و تغییرات حاصل از عملکرد آنها نیست؛ به گونه‌ای که مثلاً هر چند آرمان جامعه آرمانی یونان در «مدینه»^{۳۹} یعنی یک کلیت یک‌پارچه تبلور یافته بود، ولی واحدهای این جامعه و آحاد آن، نیروها و عناصری بودند که به طور دائم، شرایط را به سوی تحقق «ایده» تغییر

می‌دادند؛ ایده‌ای که بهترین صورت نظم و هماهنگی و کارکرد را به نمایش می‌گذارد. همچنین «تئوریای» فلسفه یونان، قواعد هر چیز را درون خود اشیاء و اعیان جست‌وجو می‌کرد، اما بدین وجه که هر موضوع را به عنوان یک کلّ و در نسبت با کلیت دیگر درمی‌یافت.

با همه این اوصاف، آدمی در این عرصه، صورت‌بخش و تغییردهنده است - چنان که مظاهر آن در هنر و معماری یونانیان ظهور می‌کند- و بدین ترتیب، در تفکر یونانی، آحاد و افراد در یک کلیت فراگیر منحل نمی‌شوند بلکه بر عکس، روح هر فرد انسانی فی‌نفسه از غایتی خاص و ارزشی بی‌کران برخوردار است - اندیشه‌ای که مسیحیت در گسترش آن سهمی بزرگ دارد- و این همان آرمانی است که در اثنای عصر رنسانس و پس از آن پدید آمد و به موجب آن، هر فرد آدمی دارای استقلال روحی و درونی است. این بیان را باید نوعی دیدگاه انسان‌مدارانه^{۴۱} بدانیم نه فردگرایانه؛^{۴۲} زیرا بر فراز آن دیدگاه، تصویری از «ایده» انسانی قرار دارد که اعتبار کلی و عمومی دارد و همه آدمیان مکلف‌اند از آن تقلید کنند (Jeager, 1954, Auf.1, p.22).

در همین زمینه، هنگامی که به ارتباط مفهوم «لوگوس»^{۴۳} یونانی یا تصویر ارائه شده از عیسی مسیح در *انجیل یوحنا* توجه می‌کنیم، به میزان حضور و تأثیر عناصر یونانی در ساختار مفهومی الهیات مسیحی بیشتر پی‌می‌بریم، هر چند بسیار نامعقول است که سهم ادبیات و دیدگاه‌های نوآورانۀ عیسی مسیح و رسولان او را که با فرهنگ یونانی هیچ‌گونه خویشاوندی نداشته‌اند، نادیده بگیریم. برای نمونه، باید در نظر داشت که عرضه آموزه‌هایی درباره تاریخ و فرجام آن و همچنین طرح مفاهیمی همچون «گناه»، «رستخیز»، «توبه» و مانند آن از سوی مسیحیت، کاملاً جنبه‌ای نوآورانۀ داشت و هیچ سابقه‌ای از آنها را در سنت یونانی نمی‌توان یافت (دایرة‌المعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۱، صص ۳۷-۴۰). به طور قطع، مسیحیت و آموزه‌های آن، فرهنگی را پایه‌گذاری کرد که به تدریج و در طول چند قرن، منشاء ظهور تمدنی بزرگ در تاریخ غرب گردید؛ تمدنی که سنت یونانی‌مآب در دوره ضعف و فترت خود نمی‌توانست منشاء و نگه‌دارنده آن باشد؛ به طوری که در نخستین سده‌های مسیحیت، فرهنگ و سازمان اجتماعی دولت روم، فروپاشی خود را تجربه کرد. بنابراین در واقع، آنچه هلنیسم برای

مسیحیت به ارمغان آورد، نوعی تحوّل در نگرش به مقام «انسان» و نسبت آن با خداوند و عالم مثال بود. هر چند در برخی موارد، این دیدگاه به نفع نوعی انسان‌شناسی مدرن میل کرده است (Toynbee, 1969, p.212).

۴. وجه دیگر این تأثیر را قرن‌ها بعد از آغاز مسیحیت، یعنی در دوره نهضت اصلاح دینی و جنبش لوتری مشاهده می‌کنیم و آن عبارت است از قرائت‌پذیری متن مقدس. در قرون وسطی، اعتقاد به حجیت کلام الهی از یک سو و باور به عدم توانایی عقل در حلّ و فهم رموز آن کلام، امکان هر گونه تفسیر و تأویل مضامین کتاب مقدس را منتفی می‌دانست. ولی در قرن شانزدهم، توفیقات علمی و فنی بشر و ظهور عصر نوزایی، اعتماد به توانایی انسان را در غلبه و تسلط بر دشواری‌ها افزایش داد. اما هر چند جنبش لوتری به تعبیر هگل، ظهور صورت جدیدی از «خودآگاهی» بود، اما ثمره اصلی این جنبش را باید در تحولات قرن هیجدهم و «عصر روشن‌گری»^{۴۳} ملاحظه کرد.

مطابق شواهد تاریخی، هر چند طلوع روشن‌گری از انگلستان برآمد و سرآغاز آن با الگوهای نظری جان لاک و اسحاق نیوتن همراه بود، اما مرکز ثقل ادبی، هنری، فلسفی و سیاسی آن را باید در اروپای قاره‌ای و قلمرو پروس بدانیم. صرف‌نظر از تلاش‌های گروهی از هنرمندان و شاعران و فیلسوفان این دوره در تثبیت و توسعه لوازم «روشن‌گری»، توجه به رویکرد متفکرانی چون اشلایرماخر^{۴۴} در حوزه دین و فهم کتاب مقدس حائز اهمیت است. در زمانی که کانت، یاکوبی، فیخته، مندلسون، هگل، و قبل از همه این‌ها، اسپینوزا، در پی تحویل «دین» به «اخلاق» یا «متافیزیک (فلسفه)» بودند، اشلایرماخر بر این اعتقاد بود که هیچ‌یک از مقولات فوق قابل تحویل به یکدیگر نیستند؛ ولی نه می‌توانست همانند کانت و فیخته، دین را به اخلاق تحویل کند و نه می‌توانست همانند هگل، دین را به متافیزیک بازگرداند (Schleiermacher, 1998, p.35). از این جهت، او به شلینگ نزدیک می‌شود که به تجربه دینی بر نوعی احساس زیباشناسانه اعتقاد داشت و البته در عین حال، روایتی از «نامتناهی» مورد نظر اسپینوزا را عرضه می‌کند که با مشرب رمانتیسم هماهنگی دارد.

از دیدگاه اشلایرماخر، هر چند عقل قدرت فهم نامتناهی را دارد، ولی تجربه دینی نهایتاً متعلق دل و ایمان و شهود است و اشتباه است که این دو را به یکدیگر تحویل

نماییم (Schleiermacher, 1998, p.44). می‌توان افزود که آگاهی دینی نزد اشلایرماخر، اگر چه به آگاهی ذوقی و زیباشناختی نزدیک‌تر است تا به دانش نظری، اما آن احساسی که آگاهی دینی بر آن تکیه دارد - یعنی احساس اتکا به حقیقت نامتناهی - کاملاً یگانه است. بدین ترتیب، اشلایرماخر از آن گرایشی که معاصران وی به تلفیق آگاهی دینی با آگاهی زیباشناسانه داشتند، پرهیز می‌کند. اما احساس اتکاء، خود نیازمند تفسیر مفهومی است و این کاری است بر عهده الهیات فلسفی. روشن است که این سرآغاز تفسیر و تأویل (هرمنوتیک) دینی اوست که البته در تفکر اخلاف وی نیز تأثیر فوق‌العاده‌ای بر جای گذارد.

ذکر این نمونه بدان جهت بود که تأثیر جریان روشنگری را در توسعه متون دینی به سمت قرائت‌پذیری و عرصه تأویل یادآوری کرده باشیم، هرچند در زمینه هرمنوتیک، دیدگاه‌ها و جهت‌گیری‌های مرتبط با آن سخن بسیار است.

نتیجه‌گیری

به هنگام بحث از منابع تکوین کتاب مقدس و مؤلفه‌های دخیل در شکل‌گیری الهیات مسیحی، ممکن است این برداشت نادرست حاصل شود که منبع مورد مطالعه، قابل تحویل به فهرستی از عوامل احصاء شده است. درحالی که اساساً در حوزه علوم نظری و به ویژه در مقولاتی همچون دین، فرهنگ و هنر، عوامل مؤثر و نقش‌آفرین هیچ‌گاه به نحو کامل گردآوری و شناسایی نخواهند شد؛ زیرا طبیعت این مقولات اولاً: چند لایه است و ثانیاً: هر لایه فی‌حدّ ذاته از مراتب و درجاتی خاص برخوردار است. بر این مبنا، تحویل سنت مسیحی به دو مؤلفه سنت عبرانی و سنت یونانی به همان اندازه خطاست که سنت یونانی را حاصل پیوند تنها دو یا سه عامل داخلی یا خارجی معرفی کنیم. در این پژوهش‌ها، ما با متعلّقی چند وجهی و چند لایه مواجه هستیم که امکان تجزیه آن به سائط و اجزای مستقل، یا غیرممکن است یا به سادگی امکان‌پذیر نیست.

آنچه مسلم است این که کالبد و روح مسیحیت، محصول یک فرآیند مرکب و تاریخی است که دو سنت «عبرانی» و «یونانی» از مؤلفه‌های اصلی آن به شمار می‌آیند، ولی در این صورت نیز نباید نوآوری‌ها و ظرفیت‌های جدیدی را که از ناحیه مسیحیت به فرهنگ و تمدن غربی انتقال یافته نادیده بینگاریم. تأثیر ترجمه یونانی کتاب مقدس

تنها به برگردان لفظی این اثر محدود نگردید، بلکه با ورود معانی، روش‌ها و جهان‌شناسی یونانی، عرصه‌های جدیدی در کتاب مقدس و الهیات مبتنی بر آن گشوده شد که بالمآل در دو وجه از کوشش‌های متفکران مسیحی قدیم و جدید، خود را نشان می‌دهد؛ یکی کوشش در جهت نزدیک ساختن و انطباق آموزه‌های کتاب مقدس با جهان‌بینی یونانی؛ و دیگری کوشش در تأویل و تفسیر عقلی و فلسفی کتاب مقدس که نمونه بارز آن در دوره منورالفکری اروپا و قرن هیجدهم مشاهده می‌شود.

یادداشت‌ها

1. John of Baptist

۲. ارجاعاتی مشابه با این، مربوط به کتاب مقدس است و برای نمونه مراد از این ارجاع چنین است: انجیل یوحنا، باب اول، آیه ۲۷.

3. Pharisees
4. Sadducees
5. canonical
6. apocryphal
7. Dead Sea Scrolls
8. Qumran
9. essenes
10. Josephus, Flavius (37-100 AD)
11. Philon of Alexandria (20BC– 50 AD)
12. Stephen
13. St. Paul
14. Rodulf Bultman (1884-1976)
15. *Messiah*
16. hellenocentric
17. Apocrypha
18. *Vulgate*
19. St. Jerome (342-420)
20. Hieronymus
21. Canonical
22. Apocrypha (= مجعولات)
23. *Trente*
24. *Ioudaioi*
25. *Ioudaia, Judea*

26. Judah Maccabee
27. Hasmoni
28. Hyrcanus
29. Antipater
30. Julius Caesar
31. Mattathias
32. *gymnasium*
33. allegorical
34. Werner Jaeger (1888-1961)
35. global
36. Etienne Gilson (1884-1978)
37. *phusica*
38. cosmos
39. *polis*
40. humanism
41. individualism
42. *logos*
43. Aufklärung
44. Schleiermacher (1768-1834)

کتابنامه

دائرة المعارف کتاب مقدس (۱۳۸۱)، گروه مترجمان، ویراستار: بهرام محمدیان، تهران: سرخدار.
ژیلسون، اتین (۱۳۷۱)، *عقل و وحی در قرون وسطی*، ترجمه: شهرام پازوکی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- Bowden, L. (2003), *Christianity, The Complete Guide*, New York: U.A.C Pub.
Encyclopedia Judaica (1988), New York: Macmillan.
Danielou, Jean (1958), *Les Manuscrites de la mer morte et les Origines du Christianisme*, Paris.
Grossouw, W. (1952), *The Dead Sea Scrolls and the New Testament*, New York: Harton.
Hengel, M. (1974), *Judaism and Hellenism*, Trns. by: J.S.Bowden, London.
Jaeger, W. (1954), *Paideia*, 3Auf, Berlin: Walter de Gruyter.
Kreeft, peter (2002), *Comparing Christianity and Judaism*, New York: N.C.R.
Latourette, K.S. (1953), *A History of Christianity*, New York: Harper pub.
Nadaf, Gerard (2002), *The Greek Concept of Nature*, New York: P.U.C.
Schleiermacher (1998), *Hermeneutics and Criticism*, Trns. by: A.Bowie, Cambridge University Press.
Toynbee, Arnold (1969), *Christianity, Judaism, Hellenism*, New York: World pub.